

تاریخ سیاسی معاصر

و

تأثیر آن در تحول ادبی عصر فرخی یزدی*

دکتر غلامرضا رحمدل
استادیار دانشگاه گیلان

چکیده

تاریخ و جریان‌های تاریخی - اجتماعی و سیاسی در همهٔ جوامع، تأثیر بسزایی بر فرهنگ، اندیشه، شعر، ادبیات و... داشته‌اند. فرخی یزدی مبارز آزادی‌خواه در برهه‌ای حساس از تاریخ کشورمان می‌زیست که جریان‌های سیاسی - اجتماعی جان و مال و منابع و فرهنگ و... مردم را به یغما می‌بردند. زبان فرخی زبان اعتراض به این یغماگری‌ها بود.

در این نوشتار ضمن بررسی زمینه‌های ایجاد نهضت مشروطیت و تاریخ سیاسی معاصر، میزان تأثیر جریان‌های سیاسی بر شعر فرخی مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ سیاسی، آزادی‌خواهی، شعر مشروطه، فرخی یزدی

مقدمه

شکست‌های پی‌درپی ایران از روسیهٔ تزاری در زمان فتحعلی‌شاه و انعقاد قراردادهای ذلت‌بار «گلستان» و «ترکمانچای»، موجب شکسته شدن غرور ملی و احساس سرافکنندگی در میان لایه‌های فرهنگ مدار و بالندهٔ جامعهٔ ایران شده بود؛ انسانهایی که خود را در قبال جامعه، مسئول و متعهد می‌دانستند، التیام احساسات جریحه‌دار و چارهٔ عقدهٔ شکست را به عواملی چند مرتبط می‌دیدند که از جملهٔ آنها مجهز شدن بدنهٔ نظامی و اقتصادی جامعه به علوم و فنون غرب بود. در این راستا بود که عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی‌شاه، که برخلاف درباریان و کارگزاران بی‌تفاوت قاجار،



نسبت به آب و خاک خود احساس تعلق خاطر و مسئولیت بیشتری می‌کرد، برای اولین بار، افرادی را به منظور فراگرفتن علوم و فنون نظامی به غرب فرستاد. اقدامات ترقی‌خواهانه عباس میرزا را می‌توان طلیعه جنبش بیداری ایرانیان در تاریخ معاصر دانست، این جنبش در روند تکاملی خود در دوره ناصرالدین‌شاه به بار خودباوری و خودآگاهی نشست. در پرتو این خودآگاهی و خودباوری، مردم، خاصه روشنفکران شهری و روحانیون آگاه، دریافتند که نجات کشور از یوغ استعمار در گرو تدوین قانون و تعیین وظایف حکومت و ملت است که با اجماع نمایندگان ملت، وضع و به دستگاههای ذیربط ابلاغ می‌گردد.

می‌دانیم که هیچ تحولی بدون علل و عوامل محدثه قابل تحقق نیست. از طرفی، پیدایش تحول به عامل یا متغیر واحدی متکی نیست، بلکه علل و عوامل متعدّد و متنوعی دست به دست هم می‌دهند و در روند تکاملی خود وضع موجود را به نقطه اشباع می‌رسانند و پس از آن انفجار اجتماعی که از آن به نسبت کمیّت و کیفیت دامنه انفجار به جنبش، رفرم (اصلاحات) و انقلاب تعبیر می‌شود، صورت می‌گیرد و تحول به وقوع می‌پیوندد. در پیدایش و بالندگی و ثمردهی جنبش مشروطیت نیز عوامل متعددی دخیل و مؤثر بوده‌اند که در یک تقسیم‌بندی می‌توان آنها را به دو گروه عمده تقسیم کرد:

اول: عوامل ایجابی (عوامل مثبت)

دوم: عوامل سلبی (عوامل منفی)

عوامل ایجابی به آن دسته از عواملی اطلاق می‌شود که موجب بیداری جامعه و تنویر افکار عمومی و آگاهی مردم به حقوق و منافع فردی و اجتماعی خود شد و عوامل منفی عبارت بود از عواملی که موجب فشار سیاسی و اقتصادی و تشدید تنگناهای مردم شد و جامعه را به نقطه اشباع و انفجار رسانید. ذیلاً برخی از عوامل ایجابی و سلبی، مورد اشارت واقع می‌گردد.



عوامل ایجابی

۱- فتوای انقلابی میرزای شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو و اطاعت آگاهانه مردم از این فتوا که منجر به الغاء قرارداد استعماری رژیم شده بود. تا آن زمان، احکام و فتاوی مراجع، حول و حوش یک سلسله اعمال و مناسک فردی دور می زد.

برای اولین بار بود که یک مرجع دینی فتوا را وارد عرصه سیاسی و اجتماعی کرده بود و از این طریق قدرت احکام و فتاوی دینی در تعیین سرنوشت جامعه و مراتب اقرار آن در عرصه کلان سیاسی به نمایش گذاشته شد. فتوای میرزای شیرازی غبار جعل و تحریف و تحجّر را از چهره اجتهاد پویا و سرنوشت ساز زدود و جنبش تنباکو نقطه گاه گره خوردگی دیانت و سیاست شد.

۲- ظهور سید جمال الدین اسدآبادی طلاپه دار نهضت انترناسیونالیستی اسلامی که موجب باروری چنین خودباوری و خودآگاهی مردم شده بود.

۳- اعدام انقلابی ناصرالدین شاه به دست یکی از تربیت یافتگان مکتب سید جمال الدین اسدآبادی به نام میرزا رضای کرمانی. میرزا رضا در تعلیل قیام مسلحانه خود چنین می گفت: «ناصرالدین شاه، مملکت مسلمانها را به دست اجنبی داد چنین شجری را باید قطع کرد تا دیگر چنین ثمر ندهد.» (آرین پور، از صبا تا نیما/ ۱، ۲۲۵) اعدام ناصرالدین شاه، طلسم شکست ناپذیری شاه را در هم شکست و قداست کاذبی که در طی قرون و اعصار به ناروا حول مفهوم و مقام «شاه» تنیده شده و شاه تجلی گاه فره ایزدی و سایه خدا پنداشته شده بود، فروریخت.

۴- اقدامات اصلاح طلبانه و ترقی خواهانه میرزا تقی خان امیرکبیر مانند تأسیس دارالفنون و آشنایی طبقات جوان و بالنده جامعه به علوم و فنون جدید و پیشرفته دنیا برای دستیابی به زندگی بهتر و شرافتمندانه تر.

۵- جنبش روزنامه نگاری که در حدّ خود، نقش اطلاع رسانی جامعه را به عهده داشت.



۶- انتشار کتابهای علمی و اجتماعی به زبان ساده، به منظور رشد فکری و آگاهی سیاسی جامعه که در این راستا می‌توان از کتابهای میرزا عبدالرحیم طالبوف نام برد که مطالب علمی را به زبان ساده بیان می‌داشت.

عوامل منفی

۱- بی‌کفایتی شاهان و درباریان و اشتغال آنها به عیاشی و خوشگذرانی. شاهان قاجار به منظور تأمین هزینه‌های سفر خود به فرنگ و دیگر هزینه‌های تجملی، وام‌های کلان از کشورهای استعماری، مخصوصاً روسیه دریافت می‌کردند. سنگینی بار این وام‌ها پشت مردم را خم کرده و زنجیر اسارت بر گردن ملت افکنده بود.

۲- فقر و تیره‌روزی اکثریت مردم در مقابل رفاه و خوشگذرانی اقلیتی محدود. فاصله بین اقلیت برخوردار و اکثریت گرسنه روز به روز بیشتر می‌شد و مردم به نان شب جگرگوشگان خود نیز محتاج بودند.

۳- تملق و فساد اداری و رواج فرهنگ رشوه.

۴- بی‌توجهی به بهداشت عمومی و شیوع بیماری‌های واگیردار و افزایش مرگ و میرهای ناشی از این بیماری‌ها.

۵- انعقاد قراردادهای اسارت‌بار مانند قراردادهای «ترکمانچای» و «گلستان» و قراردادهای دیگری که به موجب آنها کشورهای استعمارگر بر منابع حیاتی ایران چنگ می‌انداختند.

۶- کشتن مردان آزاندیش و ترقی‌خواه مانند میرزا محمدتقی خان امیرکبیر که با دسیسه‌های پنهان و آشکار شکمبارگان و مفت‌خواران درباری به قتل رسید.

عوامل یاد شده و عوامل دیگری که بر روی هم، علل محدثه جنبش مشروطیت را تشکیل می‌دادند جامعه را مانند بستری از زمینه انفجار، آماده آشفشان ساخته بود و درخشش کبریتی می‌توانست انفجار اجتماعی را از قوه به فعل درآورد و این انفجار در زمان مظفرالدین‌شاه به وقوع پیوست. در آن برهه از تاریخ، ژاپن که کشور کوچکی به



شمار می‌آمد، توانسته بود در جنگ با روسیه تزاری، بر آن ابرقدرت، پیروز شود. پیروزی ژاپن بر روسیه، لایه‌های ترس و یأس را از ذهن و ضمیر مردم زدود و آنها را در مبارزه با استعمار روس امیدوار و راسخ ساخت و پوشالی بودن قدرتهای استعماری را برملا نمود. جنگ بین روس و ژاپن باعث شده بود که قند و شکر در ایران کمیاب شود و سران دربار قاجار، فرصت را مغتنم شمرده، برای گرفتن زهرچشم از مردم و سرکوب آزاداندیشان و درهم شکستن روحیه بیداری، برخی از تجار قند و شکر را دستگیر کنند و به چوب بندند. مردم تهران به عنوان اعتراض در مسجد شاه تحصن کردند. رهبری و هدایت متحصنین را روحانیون آگاه و بیدار به عهده داشتند. دیری نگذشت که دامنه تحصن به صحن حضرت عبدالعظیم کشانده شد و مردم، خواهان عدالتخانه و پس از آن خواهان مجلس شورا شدند. عده‌ای از زعمای روحانیت به عنوان اعتراض به اقدامات مستبدانه عمال دربار، تهران را به قصد هجرت به عتبات، ترک کردند. هجرت روحانیون بردامنه اعتراضات مردمی و مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی افزود و سرانجام شاه مجبور شد علی‌رغم مخالفت‌های شدید سران دربار که مشروطه و قانون را با منافع خود در تضاد می‌دیدند، فرمان مشروطیت را در ۱۴ مرداد سال ۱۳۲۴ هجری قمری صادر کند.

روحانیت که بویژه بعد از جنبش تنباکو از اقتدار سیاسی خاصی برخوردار شده بودند، رهبری فکری جنبش را به عهده داشتند. به طور کلی می‌توان گفت که آرایش سیاسی رهبران و سران مشروطه‌خواه به شرح ذیل بوده است.

۱- روحانیون مشروطه‌خواه که خود، به دو گروه تقسیم می‌شده‌اند:

الف) رهبران روحانی داخل کشور مانند آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی.

ب) مراجع تقلید نجف که از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کردند و مبارزات آنها را با محمدعلی شاه مشروعیت می‌بخشیدند، ملاکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از جمله این مراجع بوده‌اند.



۲- روحانیون مشروعه‌خواه که از آغاز صدور فرمان مشروطیت از مشروطه‌خواهان جدا شده بودند.

اساسی‌ترین اختلاف بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان عبارت بود از اختلاف بر سر نام مجلس که مشروطه‌خواهان، خواستار تسمیهٔ مجلس به شورای ملی و مشروعه‌خواهان، خواستار تسمیهٔ آن به شورای اسلامی بودند. دیگر اینکه مشروطه‌خواهان، در نظر داشتند که قانون اساسی براساس قوانین کشورهای غربی خاصه انگلیس و بلژیک تدوین شود و مشروعه‌خواهان معتقد بودند که قانون باید از نصوص قرآن استنباط گردد.

۳- رجال سیاسی مشروطه اغلب، جزو خوانین و طبقات مرفه جامعه و نیز از سیاسیون کهنه‌کار و مجرب بوده‌اند. از جملهٔ این رجال می‌توان به محمدولی تنکابنی معروف به «سپهسالار اعظم» اشاره کرد که نخست جزو درباریان محمدعلی میرزا بود و همراه با عین‌الدوله به سرکوبی مجاهدان تبریز اعزام شده بود و بعداً با یک چرخش غیرمنتظره و غیرتدریجی به جبههٔ مشروطه‌خواهان پیوست و به عنوان وزیراعظم دولت انقلاب مشروطه برگزیده شد!

۴- مجاهدین مشروطه‌خواه که بدنهٔ انقلاب مشروطیت را تشکیل می‌دادند و ستارخان و باقرخان از رهبران آنها بوده‌اند.

یک سال بعد از فرمان مشروطیت، مظفرالدین‌شاه درگذشت و محمدعلی میرزا تحت عنوان محمدعلی شاه به حکومت رسید. وی از همان آغاز حکومت، با مجلس و مشروطه‌خواهان از در مخالفت و بدرفتاری درآمد و سرانجام مجلس را به توپ بست و با برقراری حکومت نظامی، عده‌ای از آزادی‌خواهان مانند جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین را در باغ شاه به دار آویخت. عده‌ای را تبعید کرد و عده‌ای دیگر مانند دهخدا از کشور گریختند. فاصله بین آغاز استبداد صغیر و فتح تهران به دست مجاهدین را می‌توان اوج درخشش جنبش آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی مردم دانست. نیروهای آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب گیلان با کشتن سردار افخم، حاکم مستبد گیلان،



تمامی گیلان تا تنکابن را به زیر سلطه خود درآوردند و برای بسط و توسعه دامنه فتوحات و پیوستن به مجاهدان تهران، پس از درهم شکستن صفوف دفاعی نیروهای مشترک دولتی و روسی در منجیل، قزوین و بادامک کرج، خود را به تهران رسانیده، به همراه مجاهدان تبریز و نیروهای سردار اسعد بختیاری و دیگر مبارزان، تهران را فتح کردند، محمدعلی شاه را تبعید و پسرش احمدشاه را به سلطنت برگزیدند و نیابت سلطنت را به ناصرالملک سپردند.

تأثیر جنبش مشروطیت در شعر این دوره

جنبش مشروطیت، سرآغاز ورود ادبیات به عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی است. در این دوره ادبیات، خاصه شعر به صورت ابزاری نیرومند و کارساز، در خدمت تعمیق انقلاب اجتماعی قرار گرفته بود و شاعران و نویسندگان می‌کوشیدند که مخاطبان خود را از میان توده‌های مردم انتخاب کنند و ادبیات را وسیله‌ای برای مبارزه با استبداد و عاملی برای تنویر افکار قرار دهند.

شعر و روزنامه، درخشان‌ترین عرصه‌گاه ادبیات مشروطه بوده‌اند. جنبش روزنامه‌نگاری مخصوصاً در فاصله بین صدور فرمان مشروطیت و آغاز استبداد صغیر، بخش وسیعی از ادبیات مشروطه را به خود اختصاص داده بود. از بین روزنامه‌های عصر مشروطیت، مقالات اجتماعی، سیاسی و طنزآمیز دهخدا تحت عنوان «چرند و پرند» که از طنز گزنده و جذاب برخوردار بود و همچنین روزنامه «نسیم شمال» که امتیاز آن را شاعر مبارز مشروطه‌خواه، سید اشرف‌الدین حسینی متخلص به نسیم شمال به عهده داشت، بیشترین تأثیر را بر توده مردم که بدنه انقلاب مشروطه را تشکیل می‌دادند، داشته است. جنبش مشروطیت در عرصه شعر نیز تأثیر بسزا گذاشت و شعر را از حلقه زلف معشوق تخیلی آزاد نمود و به میدان گسترده مبارزه کشانید.

افکار و اندیشه‌های سیاسی مؤثر بر جنبش مشروطیت را که هر یک به نوعی در ادبیات این عصر نقش بسزا داشته‌اند می‌توان در چهار گروه طبقه‌بندی کرد:



۱- اندیشه‌های مذهبی روحانیون و انقلابیون مشروطه‌خواه، که برجسته‌ترین رهبر این طیف عبارت بوده‌اند از مراجع نجف و آیات عظام داخل کشور.

۲- روحانیون مشروطه‌خواه که برجسته‌ترین رهبر این طیف از مبارزان، شهید شیخ فضل‌الله نوری بود.

۳- جناح روشنفکران غرب‌گرا که از برجستگان آنها می‌توان حسن تقی‌زاده را نام برد.

۴- جناح طرفداران سوسیالیسم که از بین آنها می‌توان فرخی یزدی، افراشته و ابوالقاسم لاهوتی را نام برد. البته باید اذعان داشت که در این میان، سوسیالیسم فرخی یزدی از نوع سوسیالیسم فلسفی و دین‌ستیز نیست؛ بلکه او به جنبه‌های اقتصادی سوسیالیسم نظر داشته است.

همان گونه که اشاره شد، فکر تحول ادبی به عنوان یک ضرورت اجتماعی در ذهن و ضمیر شعرا و ادبای مبارز و ترقی‌خواه، نشان شده و همه به این واقعیت پی برده بودند که شعر باید از ابعاد مختلف واژگان، بافت زبان، زنجیره کلام، زاویه دید و درونمایه دگرگون شود تا ظرفیت هماهنگی و همسویی روند پرشتاب تحول را داشته باشد. در خصوص مراتب و دامنه تحول، دیدگاه‌های متنوع و مختلفی وجود داشت که در این میان دو دیدگاه که به منزله دو تئوری بر تحول، ارزیابی می‌شده‌اند از چشم‌انداز درخشان‌تری برخوردار بوده‌اند. این دو دیدگاه، یکی از آن نظریه‌پردازان معتدل بود و دیگری از آن نظریه‌پردازان تندرو. برجسته‌ترین نظریه‌پرداز اعتدال‌گرایان، ملک‌الشعراء بهار بود که مقالات وی در مجله دانشکده درج می‌شد. معروف‌ترین نظریه‌پردازان جناح تندرو نیز عبارت بودند از جعفر خامنه‌ای، شمس کسمایی، طالقانی و تقی رفعت. مقالات تقی رفعت در مجله «تجدد» درج می‌شد. مجله «تجدد» ارگان حزب دموکرات آذربایجان بود که رهبری سیاسی آن را شیخ محمدخیابانی برعهده داشت. تقی رفعت نیز از اعضای حزب دموکرات بود. اعتدال‌گرایان معتقد بودند که شکل و قالب سنتی شعر باید به قوت خود باقی باشد و تحول از نقطه نظر محتوا و زاویه دید شاعر صورت



پذیرد. آنها می‌گفتند قوالب عروضی، کشش و ظرفیت لازم را جهت توسعه و انعطاف موسیقایی داراست و برای پردازش محتوای نو، نیاز به تغییر و فروپاشی ساختمان عروضی شعر نیست. تندروان نیز می‌گفتند که تحوّل محتوایی مستلزم تحوّل ساختاری است بنابراین ساختمان شعر فارسی از اساس (چه به لحاظ قالب و چه به لحاظ محتوا) باید دگرگون شود تا بر خاکستر شعر کلاسیک، شعر جدید برافراشته شود. تحوّل ادبی در شعر مشروطه ابعاد مختلف داشت که اهمّ آنها عبارتند از:

۱- قالب:

از ویژگی‌های قوالب شعری این دوره، رواج صورتهای عروضی در شعر است که دارای ترجیع، تکرار و بیت برگردان بوده‌اند. قوالبی از قبیل مستزاد، ترجیع‌بند، مسمط و.... این نوع قوالب، به خاطر داشتن تکرار و ترجیع و امتداد، طنین موسیقایی خاصی به شعر می‌بخشید و وقتی که محتوای مهیج و حماسی شعر با طنین موسیقایی آن درهم می‌تنید، بر جاذبه و شورانگیزی شعر می‌افزود. نمونه‌ای از مستزاد نسیم شمال:

تا چند کشی نعره که قانون خدا کو	گوش شنوا کو
آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو	گوش شنوا کو
مردم همگی مست و ملنگند به بازار	از دین شده بیزار
انصاف و وفا و صفت شرم و حیا کو	گوش شنوا کو
از علم و ترقی همه آفاق عرض شد	اخلاق عرض شد
ما را به سوی علم و یقین راهنما کو	گوش شنوا کو
در خانه همسایه عروسی است آملأ	بسه بسه بارک‌الله

مسمط «شب مهتاب» عشقی، مسمط «مرغ سحر» دهخدا و مخمس «آخ عجب سرامست» از نسیم شمال نمونه‌های دیگری از این گونه قوالب شعری هستند. یکی از قوالب پرکاربرد در شعر این دوره، قالب تصنیف و ترانه بوده است. ملک‌الشعراء بهار و عارف قزوینی در سرودن تصنیف و ترانه از ورزیدگی بیشتری برخوردار بوده‌اند.



۲- واژگان

ویژگی‌های واژگانی شعر مشروطیت نیز بر تافته از شرایط و مقتضیات سیاسی و اجتماعی آن عصر است. اهمّ این ویژگی‌ها عبارتند از:

۲-۱- واژه‌های عامیانه

یعنی واژه‌هایی که در زبان محاوره‌ای عامیانه مورد استفاده قرار می‌گیرد و به اصطلاح، زبان گفتاری نامیده می‌شود. اشعار سید اشرف‌الدین حسینی، دهخدا و... سرشار از این گونه واژگانند.

مثال از دهخدا:

خاک به سرم بچه به موش آمده	بخوانب ننه به سردو گوش آمده
گریه نکن لولو میاد می‌خوره	گریه میاد بزیزی رو می‌سره
امه امه ننه چته؟ گشتمه	بترکی ایستهمه خوردی کمه

۲-۲- واژه‌های سیاسی

در این دوره، بسیاری از واژه‌هایی که در عرصه سیاسی و اجتماعی کاربرد داشته‌اند، وارد شعر شدند. واژه‌هایی از قبیل آزادی، وطن، حزب، کابینه، برابری و استبداد. این نوع واژه‌ها در اشعار شاعرانی چون بهار، فرخی، ادیب‌الممالک کاربرد گسترده داشته است:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود ز جان شتم از برای آزادی
(فرخی)

بانه ایران از آزادی سخن گفتن خطاست	کار ایران بسا خداست
مردم از دریسای استبداد آید بفرار	موجه ای جـانگـاز
به‌زین تلاطم کشتی‌ملت به گرداب بلاست	کار ایران بسا خداست

(ادیب‌الممالک)

کابینه‌ها عموم سیامت زانکه هیچ
کابینه‌ای به یساد نداریم ما سفید
(فرخی)



۲-۳- واژه‌های بیگانه

واژه‌هایی مانند کوران (جریان هوا یا برق)، واکسیل (قیطان‌های بافته شده به رنگهای مختلف که افسران و آجودانهای بعضی از هنگ‌ها به شانه خود می‌آویزند) و بُرس:

مانند نسیم بین دو کوران آب در نه صفت در وسط آفتاب

کس کفش و کلاه با برس پاک نسیکو ستر و جامه‌ات چاک

بافته برسگردن جانها کمند نام کمندش شده واکیل بند

(ایرج میرزا)

۲-۴- واژه‌های کارگری

اینگونه واژه‌ها در اشعار ابوالقاسم لاهوتی و ایرج میرزا کاربرد قابل ملاحظه‌ای دارد.

ای رنج‌بر سبزه طسالع بیچاره بر سر سینه زارع

و یا:

شنیدم کارفرمایی نظر کرد ز روی کسیر و نخوت کارگر را

روان کارگر از وی بیازرد که بس کوتاه دانست آن نظر را

دیگر گونی در محتوا

هرگاه شعر از درون متحوّل شود، قالب، زبان، فرم و سایر متفرعات شعر را نیز با خود هم‌رنگ و هماهنگ می‌سازد. تحوّل محتوایی، خودمستلزم نوع نگاه و زاویه دید شاعر به محیط اجتماعی خویش است. نیما در این باره تمثیل معروف جنگل را به تصویر می‌کشد و با این تمثیل نیرومند، تعریف و تعبیر ملموسی از درونمایه شعر نوین ارائه می‌دهد. او می‌گوید:

وقتی که همراه با دوستم به جنگل رفته بودم، دوستم از من پرسید که چه می‌بینم؟ راستی که چه می‌بینم؟ آیا تصویر ما از جنگل، حاصل ارتباط صادقانه خودمان با اوست



یا حاصل نگاه دیگران؟ اگر ما محیط را آنچنان که گذشتگان می‌دیده‌اند ببینیم و ذهن و دلمان را از پیشینهٔ راکد ذهنی پاک نکنیم، آنگاه دیگر، نگاهمان از خودمان نیست بلکه از آن دیگران است. در جنبش مشروطیت نیز زاویهٔ دید شاعر نسبت به محیط اطراف عوض شده بود که ثمرهٔ طبیعی این تحول در زاویه دید، تحول درونمایه و محتوای شعر بوده است. محتوای شعر جنبش مشروطیت نه در دربار جریان داشت و از هفت خوان اساطیری نشأت گرفته بود و نه رنگ و بوی هفت وادی تخیلی صوفیانه را داشت، بلکه شعر در یک جریان اجتماعی واقعگرا و ملموس سیر می‌کرد و عناصر سازندهٔ آن را واقعیاتی تشکیل می‌داد که شاعر و جامعه، عملاً با آن دست به گریبان بوده‌اند. شعر مشروطه نه آرمانگرا بود و نه دست به گریبان روزمرگی و عمل‌زدگی بلکه زبان احساس و اندیشهٔ مردمی بود که خواهان آزادی، قانون، دموکراسی و نفی بهره‌کشی انسان از انسان بوده‌اند.

مواد و مصالحی که ساختمان محتوای شعر مشروطیت را تشکیل می‌داده‌اند، متعهد بوده‌اند، ما از میان این عناصر، چهار عنصر را برگزیده‌ایم تا با ذکر شواهد امثال به توضیح آنها بپردازیم. این عناصر عبارتند از:

۱- آزادی

۲- اراده

۳- جهت‌گیری طبقاتی

۴- انتقاد و اعتراض

۱- آزادی

در عرصهٔ ادبیات کلاسیک فارسی، آزادی و آزادگی از لوازم عرفان و از مظاهر وارستگی از تعلقات دنیایی است. در این عرصه، آزادی، مقوله‌ای فردی بود و نمود اجتماعی نداشت و وسیله‌ای بود برای خودسازی و تزکیه باطن. در این نگرش، آزاده



کسی است که مانند سرو از تعلقات دنیا تهیدست بوده باشد تا سرفراز و راست قامت
بماند. سعدی می گوید:

به سرو گفت چسرا میوه‌ای نمی آری جواب داد که آزادگان تهیدستند
حافظ گوید:

غلام منت آنم که زیر چرخ کسبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اما آزادی در شعر مشروطیت ماهیتی کاملاً متمایز با آزادی مطروحه در شعر
کلاسیک دارد. آزادی در شعر مشروطیت مقوله‌ای است سیاسی، نه عرفانی و حوزه
کاربرد آن عرصه گسترده سیاسی و اجتماعی است، نه باطن و درون عارف. آزادی در
شعر مشروطیت از سنخ امور کاربردی است نه مقوله‌ای ذهنی و نظری و شعر
آزادی‌خواه و آزادی ستای، دنیاگریز نیست، بلکه با دنیای جباران و ستمگران می‌ستیزد
و منافع دنیاداران را به خطر می‌اندازد.

شاعر آزادی‌خواه مشروطیت، دست از جان فرو می‌شوید و سر را نثار قدم آزادی
می‌کند تا شایستگی احراز عنوان آزادی‌خواهی را داشته باشد.

آزادی در شعر مشروطیت عبارت از طرح نبردی است مستمر با استبداد و
فرمانروایان مستبد، فرمانروایانی که با نقشه و نیرنگ‌های ماهرانه با ناخدای کشتی آزادی
در جنگند. آنها می‌کوشند که فرهنگ آزادی و آزادی‌خواهی را از گستره جامعه خارج
سازند. چون می‌دانند رواج فرهنگ آزادی، منافع آنها را به خطر می‌اندازد. آزادی،
محصول محیط توفان‌زاست نه محیط عاقبت و تسلیم. آزادی‌خواهی نیز نه در عرصه
نظریه‌ها و تئوری‌های سیاسی، بلکه در میدان عمل به بار می‌نشیند و عنوان آزاده و
آزادی‌خواه به کسی تعلق می‌گیرد که دامن محبت را با خون خود رنگین کند. استبداد
و ارتجاع، دو دشمن دیرینه آزادی‌اند. استبداد با حربه سرکوب به جنگ آزادی می‌آید و
ارتجاع با حربه تکفیر:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی دست خود ز جان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را می‌روم به پای سر در قفای آزادی
دامن محبت را گر کسی ز خون رنگین می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی
در محیط توفان‌زای ماهرانه در جنگ است ناخدای استبداد با خدای آزادی



با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز حمله می‌کنند دایم بر بنای آزادی

(دیوان، غزلیات، ۱۷۷)

آزادی در شعر مشروطیت به منزله سرود مبارزه نیروهای ترقی‌خواه و جان برکف است، نیروهایی که دو هدف را دنبال می‌کردند، یکی آزادی وطن از سیطره و غلبه بیگانگان و بیگانه‌پرستان یعنی بیگانگانی مانند روس و انگلیس که بر اساس قرارداد خودساخته ۱۹۰۷، ایران را بین خود تقسیم کرده بودند و بیگانه‌پرستانی که هر یک به مقتضای ماهیت منافع شخصی خود، وابسته به یکی از اردوگاههای استعماری بوده‌اند و اگر تضادی هم بین آنها مشاهده می‌شد، تضاد بر سر کسب منافع بیشتر بوده است و دیگری آزادی انسانها از زنجیر اسارت استبداد و مستبدان. بنابراین آزادی انسان و آزادی ایران دو هدف اصلی آزادی‌خواهان بود و شعر آزادی‌خواه مشروطه نیز بیانی هنری و زیباشناختی از این نگره و آموزه سیاسی بوده است. در شعر مشروطه، زاویه دید شاعر درباره عشق و عاشق و معشوق دگرگون می‌شود. معشوق شاعر، وطن است و هدف شاعر، آزادی وطن. شاعر، دیگر پای در زنجیر زلف معشوق نیست، بلکه بر آن است که زنجیر از دست و پای وطن بازکند:

گر موی سخن بود به سرت از وطن بعد از این سخن گو باز
موس عشق بسسازی از داری با وطن هم قمار عشق باز
شاهد شسوخ و دلغریب وطن با رقیب خطر شده همساز

(ادیب‌الممالک فراهانی)

۲- اراده و تدبیر

یکی دیگر از مظاهر تحول ادبی در جنبش مشروطیت، نشستن اراده در جای جبر است. قسمت اعظم ادبیات کلاسیک، خاصه ادبیات کلاسیک صوفیانه، جبرگراست. چه جبر سوزنده و چه جبر سازنده. گرچه اندیشمندان بزرگی مانند حافظ کوشیدند که با تنوع در نحوه نگرش و اصلاح زاویه دید و زاویه جهان‌بینی، جبر را شیرین و دلپذیر و تسلیم در برابر جبر مقدر را آرامش بخش جلوه دهند و گره گشودن از پیشانی را مصداقی از رضا و تسلیم به روزی مقسوم به شمار آورند، اما حاکمیت جبر و تقدیر و سرنوشت محتوم و تغییرناپذیر همچنان بر قلمرو باور محیط شعر و محیط جامعه سایه افکننده بود. در عصر مشروطیت، نوعی اومانیزم اسلامی در شعر جریان داشت. شاعر



معتقد بود که انسان باید با دست خود سرنوشت خود را رقم زند. خداوند سیادت و سروری را به جامعه‌ای ارزانی می‌کند که تقدیر خود را با دست خود رقم زند و در پرتو خودباوری و خودآگاهی در قبال سرنوشت جامعه مسئول و متعهد باشد. جامعه‌ای که دهقانش برای دیگری کشت کند و گردن به زیر ظلم و ستم فرود آورد، رنگ سعادت و شکفتگی را نخواهد دید:

خسدا آن مکتبی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
 بسدان مکت سر و کساری نسدارد که دهقانش برای دیگری کشت

در شعر اراده‌گرایی عصر مشروطیت، مذهب انتظار، مذهب ستیز است نه مذهب گریز، مذهبی که شکستن زنجیر غلامان و گشودن زندان آزادگان فصل فارق آن در مذاهب دیگر است:

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دی‌دهام از روزن دیوار زندان شما
 و یا:

نهنگی بچه خود را چه خوش گفت به دین ما حرام آمد کرانه
 به موج آویز و از ساحل بیرمیز همه دریاست ما را آشیانه

در شعر اراده‌گرایی عصر مشروطه، شعر ملی حول محور آزادی وطن دور می‌زند، اما شعر مذهبی، فراتر از وطن را پیش رو دارد و به سرنوشت یک امت می‌اندیشد نه سرنوشت یک ملت. این نوع نگرش که محصول دیدگاه‌های انترناسیونالیستی سیدجمال است، در شعر اقبال لاهوری جایگاه شایسته‌ای دارد:

از عراق و روم و ایران سیم ما ششم یک صبح خدانسیم ما

جهت‌گیری طبقاتی

ادبیات کلاسیک فارسی از جهت‌گیری طبقاتی عاری بوده است. شاعر، خواهان تحویل در مناسبات و روابط اقتصادی و فروپاشی شیوه استثماری نبود، بلکه به حکام و زورمندان توصیه می‌نمود که برای حفظ این روابط اقتصادی به زیردستان ستم نکنند و حقوق وواجبی را که بیشتر به صدقه شبیه بودند، به عنوان حقوق حقّه به زیردستان اعطاء نمایند، اما در شعر عصر مشروطیت شاعر در صدد آشتی بین استثمارگر و



استثمار شده نیست و برادری بدون برابری را توصیه نمی‌کند. پروین اعتصامی می‌گوید:
خون پای پادشاه به خون پای خارکن، پیشنهاد اتحاد می‌دهد، اما خون پای خارکن به
این پیشنهاد مزوزانه پاسخ منفی می‌دهد و می‌گوید:

برای همسری و اتحاد همچو منی خوش است اشک پیمس و خون رنجبری

فرخی می‌گوید: حق مظلوم گرفتنی است نه دادنی و ابزار اعاده حق نیز وقتی که
منطق کارساز نیست، فقط قبضه شمشیر است نه تکذبی و خواهش و التماس:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت

تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود بر قبضه شمشیر می‌باید گرفت

حق دهقان را اگر ملاک، مالک گشته است از گشش بی‌آفت تأخیر می‌باید گرفت

(دیوان، غزلیات، ۹۳)

انتقاد

انتقاد در ادبیات کلاسیک فارسی، رویکردی اخلاقی دارد نه جهت‌گیری انقلابی. شاعر تحت تأثیر فرهنگ و باورداشتهای حکومتی، به جای آنکه با مظاهر و مصادیق ظلم و استثمار، مبارزه‌ای ریشه‌ای و بنیادی را پی‌افکند و نوک تیز حملات خود را متوجه علل و ریشه‌ها نماید، به توصیه‌های اخلاقی، بسنده می‌کند. سعدی در بوستان، گاهگاهی انتقاداتی جهت‌دار و قاطع اتخاذ می‌کند از جمله:

نه سنگ دامن کاروانسی دریند که دهمان نادان که سنگ پرورید

بگر آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

طمع بسند و دفتر ز حکمت بشوی طمع برکن و هرچه خواهی بگری

اما در شعر مشروطیت انتقاد اجتماعی و اعتراض صریح و آگاهانه به مظاهر ظلم و تباهی، جایگاهی ویژه دارد. شاعر، دیگر شعر را وسیله تملق و تکذبی قرار نمی‌دهد تا از آن آلات زرین خوان بسازد و از نقره دیگدان بزند، بلکه فریاد می‌زند:

خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس کز برای سیم بسنایم کسی را پای بسوس

یا رسانم چرخ‌ریسی را به چرخ آبنوس من نمی‌گویم تویی درگاه هیچامچو بسوس

(دیوان، اشعار متفرقه، ۱۸۹)



او می‌بیند که مجلس شورا به جای پاسداری از خون شهیدان، به تجمل و رفاه تن در داده است. تجمل و رفاهی که ریشه در فقر ملت دارد و حکومت نظامی پشتیبان آن است. بنابراین علی‌رغم فضای خفقان‌آمیزی که در جامعه حاکم است، با زبان طنز به چنین مجلسی استحواله شده، می‌تازد:

از یک طرفی مجلس ما نیک و قشنگ
از یک طرفی عرصه به مکتون ننگ
قانون حکومت نظامی و فئسار
این است حکومت شترگاو و پلنگ
(دیوان، رباعیات، ۲۴۴)

گرچه شعر مشروطیت، نقطه عطفی در تحول ادبی شعر معاصر بوده و با زندگی اجتماعی مردم گره خورده بود، اما از عیب و تقصیر مبرا نبوده است. بررسی ضعفهای ساختاری، زبانی و محتوایی شعر مشروطیت، خود موضوع جداگانه‌ای است که پژوهش مستقلی را می‌طلبد. آنچه که در بخش پایانی این مقاله به عنوان نقطه تاریک در شعر مشروطیت از آن سخن می‌رود، سیاست‌زدگی و ورود شاعران به عرصه عوام‌زدگی و داد و ستدهای سیاسی و سوار شدن آنها بر موجهای کاذبی بوده است که با طراحی ماهرانه سیاست‌بازان پشت پرده، بر له یا علیه این و آن برانگیخته می‌شد.

بعد از خلع محمدعلی میرزا از قدرت و روی کار آمدن احمدشاه و تثبیت حکومت مشروطه، دشمنان دانا و دوستان ناآگاه مشروطیت، دست به دست هم داده و شیخ فضل‌الله نوری را به عنوان عنصر ضد مشروطیت به شهادت رسانیدند، در حالی که شیخ، مخالف مشروطه نبود، بلکه او می‌گفت قانون اساسی مشروطه باید مقتبس و مستند به قرآن باشد نه برگرفته از قوانین انگلیس و بلژیک. شیخ فضل‌الله با نشان عنصر ضد مشروطه به قتل رسید اما دشمنان واقعی و قسم خورده مشروطه و کسانی که دستهایشان تا مرفق به خون شهدای انقلاب مشروطه آغشته بود و تا آخرین نفس نیز بر طبل جنگ کوبیده و از اردوگاه استبداد حمایت می‌کرده‌اند و تفنگ خود را به زمین نگذاشته بودند، یعنی عناصری مانند عین‌الدوله، فرمانده ارتش سرکوبگر محمدعلی شاه علیه مجاهدان تبریز، با یک چرخش ماهرانه و فرصت‌طلبانه با مشروطه‌خواهان اعلام همبستگی کرده و به صف آنها می‌پیوندند و به صدارت نیز می‌رسند. فردی مانند محمدولی تنکابنی ملقب به «سپهسالار اعظم» به درجه سپه‌دار اعظمی ارتقاء می‌یابد و



نخست‌وزیر دولت انقلاب می‌شود. محمدولی تنکابنی از خوانین تنکابن و مانند عین‌الدوله از عوامل سرکوب مشروطه‌خواهان تبریز بود اما بعداً که دید اوضاع و شرایط به نفع نیروهای مشروطه‌خواه تغییر می‌کند و کفه ترازو به سوی مشروطه‌خواهان می‌چربد، مانند همه سیاست‌بازان فرصت‌طلب، خود را به جبهه مشروطه‌خواهان می‌چسباند. این فرد و پسرش در نهضت میرزا کوچک جنگلی از دشمنان سرسخت انقلابیون بوده‌اند و به مقر حکومت دکتر حشمت جنگلی در لاهیجان حمله آورده بودند و در زمانی که انقلابیون جنگل در کوهپایه‌های تنکابن و کجور در حال نبرد با نیروهای مشترک دولتی و انگلیسی بوده‌اند، پسر همین محمدولی تنکابنی در حمله‌ای ناجوانمردانه و فریبکارانه نزدیک به سه هزار نفر از نیروهای نهضت جنگل را به خاک و خون می‌کشاند. بعد از این ضربه، تعداد زیادی از جنگلیان دست از مبارزه کشیدند. تعداد زیادی از جمله دکتر حشمت، تسلیم دشمن شدند و میرزا به همراه تعداد کمتر از ده نفر نیرو، به سختی خود را به رشت رسانید.

برخی از شاعران مشروطه، مخصوصاً عشقی و سیداشرف‌الدین حسینی نیز بدون توجه به نقشه‌های ماهرانه دشمن در قتل شیخ فضل‌الله و بدون آنکه شناختی واقعی از دشمنان واقعی مشروطه داشته باشند، با زشت‌ترین تعبیرات و گستاخانه‌ترین کلمات، به هجو شیخ فضل‌الله پرداختند و بدین ترتیب زلال شعر خود را آلوده سیاست‌زدگی و عوام‌زدگی سیاسی کردند.



یادداشت‌ها

۱- جهت آگاهی بیشتر از رجال مشروطیت، رک: رهبران مشروطیت، تألیف ابراهیم صفایی، انتشارات جاویدان.

منابع و مآخذ

- ۱- آرزین پور، یحیی: (۱۳۷۴)، از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوار.
- ۲- _____: (۱۳۵۵)، از صبا تا نیما، تهران: انتشارات فرانکلین.
- ۳- بهار، محمدتقی: (۱۳۳۳)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- براون، ادوارد: (۱۳۱۹)، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقصدادی، تهران: انتشارات مروارید.
- ۵- براهنی، رضا: (۱۳۵۸)، طلا در مس، تهران: انتشارات زمان.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا: (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، تهران: انتشارات سخن.
- ۷- فرخنی یزدی، محمد: (۱۳۶۹)، دیوان اشعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.